

Islamic Knowledge and Insight

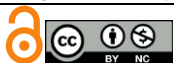
Methodological Errors of Yahyā Muḥammad in Mushkilat al-Ḥadīth (Section: Sunni Ḥadīth): A Case of Doubting a Definitive Religious Necessity

1. Saad Hatem: PhD Student of Quranic and Hadith Sciences, International University of Islamic Denominations, Tehran, Iran
2. Abdul Hadi Fiqhi Zadeh*: Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. (Email: faghhizad@ut.ac.ir)
3. Majid Maaref: Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran
4. Atefeh Zarsazan: Associate Professor, Department of Quranic and Hadith Studies, International University of Islamic Denominations, Tehran, Iran

Abstract

This article offers a critical analysis of Yahyā Muḥammad's views in his book *Mushkilat al-Ḥadīth*, particularly in the section addressing Sunni ḥadīth. It focuses on his skepticism toward the binding authority (ḥujjiyyah) of the Prophetic Sunnah as a methodological and epistemological error. By separating verbal Sunnah from practical Sunnah, Muḥammad attempts to undermine the foundation of Sunnah in Islamic epistemology while also denying the existence of mutawātir (mass-transmitted) ḥadīths. Using a traditional rational-textual approach, the study first clarifies fundamental concepts such as religious necessity, method, error, and epistemic doubt. It then critiques Muḥammad's arguments and demonstrates the methodological weaknesses and inconsistencies in his analysis. Drawing upon Qur'anic evidence, Prophetic sayings, communal consensus (ijmā'), and rational justifications, the paper affirms the binding nature of the Prophetic Sunnah as a definitive religious necessity. It also reconstructs the historical and narrational basis of mutawātir ḥadīths—especially the well-known ḥadīth, "Whoever intentionally lies about me, let him prepare his place in Hell." The findings reveal that Muḥammad's negation of the Sunnah lacks scholarly grounding and stands in opposition to the essential principles of Islamic belief and practice. The study concludes by emphasizing the need for a critical yet disciplined reevaluation of modernist claims regarding the Sunnah—rooted in scholarly rigor and fidelity to Islamic tradition.

Keywords: *Prophetic Sunnah, Mutawātir Ḥadīth, Yahyā Muḥammad, Religious Necessity, Methodological Error, Ḥadīth Criticism*



How to cite: Hatem, S., Fiqhi Zadeh, A. H., Maaref, M., & Zarsazan, A. (2025). Methodological Errors of Yahyā Muḥammad in *Mushkilat al-Ḥadīth* (Section: Sunni Ḥadīth): A Case of Doubting a Definitive Religious Necessity. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(3), 1-16.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 09 May 2025

Revise Date: 07 July 2025

Accept Date: 14 July 2025

Publish Date: 01 November 2025

معرفت و بصیرت اسلامی

خطاهای روشی «یحیی محمد» در کتاب مشکل حدیث (بخش: حدیث سنّی): نمونه‌ای از تردید در ضرورت دینی مسلم

۱. سعد حاتم: دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشکده علوم قرآن و حدیث، دانشگاه بین‌المللی مذاهب اسلامی، تهران، ایران
۲. عبدالهادی فقهی زاده*: استاد، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (پست الکترونیک: faghhizad@ut.ac.ir)
۳. مجید معارف: استاد، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
۴. عاطفه زرسازان: دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده علوم قرآن و حدیث، دانشگاه بین‌المللی مذاهب اسلامی، تهران، ایران

چکیده

این مقاله به تحلیل انتقادی دیدگاه‌های یحیی محمد در کتاب مشکل حدیث، به‌ویژه در بخش مربوط به حدیث سنّی می‌پردازد و تردید او در حجیت سنت نبوی را به‌عنوان نمونه‌ای از خطای روش‌شناختی و معرفتی مورد بررسی قرار می‌دهد. نویسنده با تفکیک سنت قولی و عملی، درصدد تضعیف مبنای سنت در دستگاه معرفت دینی است و در عین حال، وجود حدیث متواتر را نیز به چالش می‌کشد. این پژوهش با رویکردی نقلی-عقلی، ضمن تبیین مفاهیم بنیادینی همچون ضرورت دینی، روش، خطا و تشکیک، به نقد ادله و مبانی معرفتی یحیی محمد پرداخته و نارسایی‌های روش‌شناختی و تحلیلی او را آشکار می‌سازد. در ادامه، با استناد به قرآن، روایات نبوی، اجماع امت و استلزامات عقلی، حجیت سنت نبوی به‌مثابه ضرورتی دینی اثبات شده و همچنین وجود احادیث متواتر، به‌ویژه حدیث «من کذب علیّ متعمدا...» با ادله تاریخی و رجالی بازسازی می‌گردد. نتیجه پژوهش آن است که دیدگاه یحیی محمد در نفی سنت، نه تنها فاقد بنیان روش‌مند است، بلکه با مبانی قطعی دین در تعارض قرار دارد و موجب فروپاشی سازه معرفتی شریعت می‌شود. این مطالعه بر ضرورت بازخوانی انتقادی دیدگاه‌های نوگرایانه در حوزه سنت تأکید دارد، مشروط بر آنکه با رعایت ضوابط علمی و پیوند با سنت فهم دینی همراه باشد.

کلیدواژگان: سنت نبوی، حدیث متواتر، یحیی محمد، ضرورت دینی، خطای روش‌شناختی، نقد حدیث

شیوه استناددهی: حاتم، سعد، فقهی زاده، عبدالهادی، معارف، مجید، و زرسازان، عاطفه. (۱۴۰۴). خطاهای روشی «یحیی محمد» در کتاب مشکل حدیث (بخش: حدیث سنّی): نمونه‌ای از تردید در ضرورت دینی مسلم. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۳(۳)، ۱-۱۶.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۶ تیر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۳ تیر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱۰ آبان ۱۴۰۴

مقدمه

کتاب مشکل حدیث: بخش حدیث سنی تألیف یحیی محمد از جمله آثاری است که در سال‌های اخیر، بحث‌های دامنه‌داری در حوزه سنت نبوی و اعتبار آن در میان متفکران اسلامی برانگیخته است. این اثر با رویکردی انتقادی و نواندیشانه، اساس سنت نبوی را به‌ویژه در قالب احادیث اهل سنت، مورد تردید قرار می‌دهد. مؤلف با اتخاذ نگاهی متفاوت، نه تنها حجیت سنت را زیر سؤال می‌برد بلکه مدعی می‌شود که هیچ‌یک از احادیث نبوی، حتی مشهورترین آن‌ها، از معیارهای لازم برای دستیابی به قطعیت برخوردار نیستند (Muhammad, 2021). او این ادعا را با تأکید بر عناصری همچون تنوع روایات، تفاوت الفاظ، ضعف راویان، و تعارض با عقل و قرآن تقویت می‌کند. از دیدگاه وی، سنت قولی پیامبر، فاقد اعتبار ذاتی در ساختار دین است و تنها در مواردی می‌توان آن را به‌عنوان عنصری تأییدی و استثناسی به شمار آورد. این رویکرد که بر فاصله‌گذاری آشکار میان قرآن و سنت مبتنی است، بستر مناسبی را برای ایجاد گسست معرفتی در بین منابع تشریع فراهم می‌آورد.

در شرایطی که سنت نبوی از دیرباز، به‌عنوان دومین منبع اساسی شریعت پس از قرآن شناخته می‌شود، تردید در اعتبار آن می‌تواند به تزلزل بسیاری از مبانی فقهی و کلامی بینجامد. این مسئله در قرون گذشته نیز در میان برخی جریان‌های اهل رای و عقل‌گرایان افراطی طرح شده بود، اما در عصر حاضر با مفاهیمی مانند نواندیشی دینی، عقل‌گرایی نو، و بازخوانی میراث اسلامی بازتولید شده است (Nāseri, 2020). یحیی محمد نیز با تأکید بر «واقع‌گرایی دینی» و نفی هرگونه تأسی از سنت روایی، خود را از دایره سنت‌گرایان کلاسیک و حتی نوگراهای معتدل جدا می‌سازد (Jafariyan, 2013). از این منظر، اهمیت نقد دیدگاه‌های نوظهور درباره سنت نبوی دوچندان می‌شود؛ زیرا این رویکردها، نه تنها قرائت‌های سنتی دین را با چالش مواجه می‌سازند، بلکه در نهادهای معرفتی دین نیز تغییرات اساسی ایجاد می‌کنند. تردید در سنت، در واقع تردید در

فرایند تفسیر و تبیین دین است و منجر به سکولاریزه‌شدن معرفت دینی می‌گردد.

پژوهش حاضر در پی آن است که با تحلیل انتقادی دیدگاه‌های یحیی محمد، به تبیین جایگاه سنت نبوی در منظومه دینی اسلام بپردازد. در این مسیر، نخستین هدف آن است که نشان داده شود سنت نبوی، به‌ویژه در قالب احادیث متواتر، از پشتوانه‌ای عقلانی و نقلی برخوردار است و نمی‌توان آن را با دلایل سطحی و ناقص نفی کرد. هدف دوم بررسی این ادعاست که هیچ حدیثی از پیامبر به‌صورت قطعی و متواتر به ما نرسیده است؛ ادعایی که به‌وضوح با شواهد تاریخی، علمی و اجماعی مسلمانان در تضاد است (Eshtehardi, 2021). این پژوهش تلاش می‌کند تا از رهگذر بررسی منابع معتبر، تبیین مفاهیم بنیادین حدیث، و تحلیل روایت‌های مشهور و مستند، به پاسخ علمی و مستدل نسبت به این ادعاها دست یابد.

روش‌شناسی این تحقیق مبتنی بر ترکیبی از تحلیل نقلی، عقلی و انتقادی است. در بعد نقلی، از منابع معتبر حدیثی، اصولی و تفسیری استفاده شده است که در آن‌ها به‌روشنی بر حجیت سنت و وجود احادیث متواتر تأکید شده است (Al-Shāfi'i, 1989; Al-Shawkāni, 1993). در بعد عقلی، از مبانی معرفت‌شناسی و تحلیل‌های فلسفی درباره امکان نقل دقیق و متواتر یک خبر، بهره گرفته شده است (Kamali, 2005). همچنین، در بخش انتقادی، با تحلیل ساختار استدلال‌های یحیی محمد و مقایسه آن با روش علمای حدیث، ضعف‌های مبانی و روش‌شناختی دیدگاه او روشن گردیده است. این نگاه تلفیقی به پژوهش، امکان پاسخ‌گویی دقیق‌تر و چندلایه به اشکالات مطروحه در کتاب مشکل حدیث را فراهم می‌آورد.

اگرچه کتاب مشکل حدیث شامل دو بخش درباره حدیث اهل سنت و حدیث شیعه است، بیشتر نقدهایی که تاکنون بر این اثر نوشته شده‌اند، بر بخش حدیث شیعه تمرکز داشته‌اند. برای نمونه، نقد استاد عبدالهادی فقیه‌زاده و زهرا عماری در مجله کتاب ماه دین، به تحلیل

انتقادی دیدگاه یحیی محمد درباره حدیث شیعه پرداخته و برخی از استدلال‌های او را رد کرده‌اند (Faqihzadeh & 'Ammārī, 2012). همچنین، در برخی پایان‌نامه‌های دانشگاهی، تلاش شده است تا بخشی از این ادعاها با مبانی اصول فقه امامیه سنجیده شود و نقاط ضعف آن نمایان گردد (Afrasiabi, 2019). با این حال، بخش مربوط به حدیث سنی، تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته است و تحلیل ساختار فکری یحیی محمد در این بخش، می‌تواند خلأی مهم در نقد کتاب مذکور را پر کند.

از دیگر پژوهش‌های مرتبط می‌توان به مقاله‌ای از سیدرضا حسینی در مجله مطالعات حدیثی اشاره کرد که به بررسی دیدگاه‌های کلی یحیی محمد درباره حدیث پرداخته و رویکرد او را فاقد پشتوانه علمی و تخصصی دانسته است (Hosseini, 2018). این مقاله بر ناآگاهی نویسنده از مبانی علم حدیث، علم رجال، و اصول فقه تأکید می‌کند و مدعی است که نتیجه‌گیری‌های وی بر اساس برداشت‌های ذهنی و شخصی استوار است، نه قواعد علمی متعارف در این حوزه. در همین راستا، برخی از پژوهشگران نیز بر آن بوده‌اند که دلیل اصلی ضعف در تحلیل‌های یحیی محمد، عدم آشنایی با قواعد علم درایه و روایت است (Asadollahi, 2017).

در کنار نقدهای مکتوب، آثار کلاسیک نیز همواره بر حجیت سنت نبوی به عنوان منبع اصلی تشریع تأکید داشته‌اند. از ابن تیمیه گرفته تا ابن حزم و شوکانی، همگی در آثار خویش تصریح کرده‌اند که سنت، نه تنها مکمل قرآن است، بلکه بخش زیادی از شریعت را در قالب توضیح، تخصیص، یا تأسیس احکام بر عهده دارد (Al-Shawkānī, 1993; Ibn Ḥazm, 2004; Ibn Taymiyyah, 2004). همین امر در قرون گذشته موجب اجماع علما بر حجیت سنت و اعتبار آن در کنار قرآن شده است. چنین اجماعی در کتاب‌های اصول فقه و علوم حدیث نیز بازتاب یافته است و نمی‌توان آن را به سادگی نادیده گرفت (Al-Khaṭīb al-Baghdādī, 2001; Ibn Rajab al-Ḥanbalī, 2000).

در مجموع، با توجه به ضعف‌های روشی موجود در دیدگاه یحیی محمد و اهمیت بنیادین سنت در منظومه دین اسلام، این مقاله در صدد است تا با تکیه بر تحلیل‌های علمی و استنادی، از جایگاه سنت نبوی در برابر تردیدهای نوظهور دفاع کند و مخاطبان علمی و تخصصی حوزه علوم دینی را نسبت به خطرات معرفتی چنین دیدگاه‌هایی آگاه سازد.

مفاهیم بنیادین و تعاریف

در هر پژوهش انتقادی، نخستین گام، تبیین مفاهیم بنیادینی است که موضوع پژوهش بر پایه آن‌ها استوار می‌گردد. در زمینه بررسی دیدگاه‌های یحیی محمد درباره حدیث، چهار مفهوم کلیدی «خطا»، «روش»، «تشکیک» و «ضرورت دینی» نقش محوری دارند. فهم دقیق این مفاهیم، امکان ارزیابی درست از موضع‌گیری‌ها و تحلیل‌های این متفکر معاصر را فراهم می‌سازد. بنابراین، در این بخش تلاش خواهد شد تا با نگاهی لغوی و اصطلاحی، تعاریف مورد نظر روشن شده و جایگاه آن‌ها در فضای پژوهش دینی مشخص گردد.

مفهوم «خطا» از منظر لغوی به معنای انحراف از صواب و نرسیدن به هدف مطلوب است. این واژه در زبان عربی و فارسی به‌طور هم‌زمان بار معنایی غیر عمدی دارد و معمولاً برای اعمال و داوری‌هایی به کار می‌رود که فاعل در آن قصدی بر مخالفت با حقیقت نداشته، اما نتیجه حاصله نادرست بوده است. در قرآن کریم نیز واژه «خطا» در همین معنا به کار رفته، مانند آیه شریفه ﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ﴾ [احزاب: ۵] که در آن، از مؤاخذه بر خطاهای غیر عمدی رفع مسئولیت شده است (Al-Ṭabarī, 1999). در ادبیات عرب، واژه‌هایی چون «أخطأ»، «تخطأ» و «خطأ» نیز همگی به مفهوم لغزش و اشتباه برمی‌گردند. اما در معنای اصطلاحی، به‌ویژه در علوم اسلامی، خطا به عمل یا استنباطی گفته می‌شود که از قواعد مقرر منحرف شده باشد؛ خواه به دلیل فقدان صلاحیت علمی در فاعل آن باشد یا به سبب نقض اصول معتبر در تحلیل و داوری.

در علم اصول، از مجتهدی که همه شرایط اجتهاد را دارا باشد و به حکم واقعی دست نیابد، تعبیر به «مجتهد مخطئ» می‌شود. این مجتهد

اگر در مسیر استدلال و ابزار اجتهاد صادق باشد، مأجور محسوب می‌گردد؛ زیرا خطای او برخاسته از جهل یا غفلت نیست، بلکه محصول تلاش علمی مشروع است (Ibn Rajab al-Hanbalī, 2000). در مقابل، کسی که بدون داشتن ملکه اجتهاد وارد حوزه داوری‌های دینی شود، نه تنها مأجور نیست، بلکه ممکن است به گمراهی خود و دیگران بینجامد. از همین‌رو، علمای بزرگ در نقد خطاهای روش‌شناختی، میان «خطای مجتهد» و «خطای متکلف» تفاوت نهاده‌اند. ابن حزم اندلسی، در اثر اصولی خویش، تصریح دارد که خطای مجتهد در صورتی قابل عذر است که بر پایه ابزار علمی صحیح باشد، وگرنه مسؤول است (Ibn Hazm, 2004). بنابراین، در بررسی دیدگاه‌های یحیی محمد، باید تمایز میان خطای علمی مجاز و خطای روش‌شکنانه را در نظر داشت؛ زیرا آثار وی، نه از باب اجتهاد فنی، بلکه مبتنی بر نوعی تفسیر شخصی و غیر تخصصی از مفاهیم دینی است.

مفهوم «روش» یا «منهج» نیز در مباحث معرفتی و دینی، جایگاه بسیار کلیدی دارد. لغت‌شناسان عرب، کلمه «منهج» را برگرفته از «نهیج» به معنای راه روشن و آشکار دانسته‌اند. در زبان علمی، منهج به مجموعه‌ای از اصول، قواعد و مراحل اطلاق می‌شود که پژوهشگر با رعایت آن‌ها به نتایج منظم و قابل دفاع می‌رسد. در علوم اسلامی، به‌ویژه در حدیث و اصول فقه، روش علمی جایگاهی تعیین‌کننده در صحت یا بطلان استنباطات دارد (Kamali, 2005). برای نمونه، علم درایه، که به بررسی سند، راوی، و شیوه نقل حدیث می‌پردازد، دارای قواعد روش‌شناختی مشخصی است که رعایت آن‌ها، شرط لازم برای داوری درباره اعتبار روایت است. اگر کسی بدون آگاهی از این قواعد، ادعای بی‌اعتباری سنت کند، نمی‌توان دیدگاه او را علمی تلقی کرد. یحیی محمد در کتاب خود، در عین اظهار تردید نسبت به سنت، از ارائه روش مشخص برای تحلیل احادیث یا تفکیک میان مراتب آن‌ها خودداری می‌کند؛ همین فقدان رویکرد روشمند، از مهم‌ترین اشکالات وارد بر دستگاه فکری اوست (Eshtehardi, 2021).

برخی متفکران اسلامی بر این باورند که فقدان روش منسجم، منجر به نسبی‌گرایی معرفتی در امور دینی می‌شود. این نسبی‌گرایی، ممکن است به نفع آزادی فکری قلمداد شود، اما در حوزه‌هایی چون تفسیر حدیث، که مبتنی بر سلسله‌ای از قواعد دقیق و دیرپا است، منجر به تضعیف بنیادهای معرفتی دین می‌گردد (Daneshpajouh, 2006). دیدگاه‌های یحیی محمد نیز دقیقاً از همین آسیب رنج می‌برد؛ یعنی به جای آن‌که با تکیه بر اصول منقح‌شده، مانند وثاقت راوی، اتصال سند، و عدم شذوذ دلالی، به تحلیل روایات بپردازد، صرفاً با تکیه بر شهود یا داوری‌های فراساختاری، کل سنت را بی‌اعتبار می‌داند.

یکی از مفاهیمی که در متن کتاب مشکل حدیث و نیز آثار مشابه دیده می‌شود، اصطلاح «تشکیک» یا تردیدافکنی است. این واژه در لغت به معنای ایجاد حالت دوگانه، اضطراب در یقین، یا ایجاد شک در مفهوم واحد است. در کاربرد اصطلاحی، تشکیک به معنای ایجاد تردید سیستماتیک در یک باور عمومی یا بدیهی است. برخلاف شک علمی، که مقدمه‌ای برای تحقیق و رسیدن به یقین محسوب می‌شود، تشکیک معرفتی اغلب با هدف فروپاشی مبانی صورت می‌گیرد و نه با نیت اصلاح یا تصحیح. در علوم اسلامی، شک ابتدایی (شک فطری) از نظر معرفتی پذیرفته است، زیرا مقدمه‌ای برای تأمل بیشتر است؛ اما تشکیک تعمدی در مبانی مسلم، بدون ارائه دلیل بدیل، نوعی سفسطه محسوب می‌شود (Qutb, 1980).

در کتاب یحیی محمد، شاهد نوعی تشکیک هدفمند در اصل حجیت سنت هستیم. او با اتکا بر موارد محدود اختلاف روایی یا ضعف برخی نقل‌ها، به انکار کلی سنت قولی می‌پردازد و سپس مدعی می‌شود که پیامبر اسلام نیز قصد نداشته است سخنانش به‌عنوان بخشی از دین ثبت شود (Muhammad, 2021). این سطح از تردید، بدون تفکیک میان روایات ضعیف و متواتر، یا میان منابع اهل سنت و شیعه، زمینه‌ساز بحران در اعتماد به سنت می‌شود. از همین‌رو، تحلیلگران دینی مانند عبدالهادی فقیه‌زاده، این رویکرد را بیشتر ناشی از فقدان

تخصص و نظام تحلیلی می‌دانند تا از انگیزه‌های علمی منسجم (Faqihzadeh & 'Ammārī, 2012).

از مهم‌ترین مفاهیمی که در این بحث نقش بنیادین دارد، «ضرورت دینی» است. این اصطلاح به اموری در دین اطلاق می‌شود که علم و یقین به آن‌ها، نه تنها در میان علما، بلکه در میان عموم مسلمانان نیز رواج دارد. وجوب نماز، حرمت شراب، حجیت قرآن، و سنت نبوی از جمله ضرورت‌های دینی‌اند که انکار آن‌ها به خروج از چارچوب دین منجر می‌شود. این دسته از مفاهیم، نیازی به دلیل تفصیلی ندارند، زیرا از چنان بداهتی برخوردارند که هر مسلمان آگاهی به آن اذعان دارد (Afrasiabi, 2019). فقیهان بزرگ شیعه و سنی، تصریح کرده‌اند که اصول و ارکان دین، از جمله منابع تشریع، در شمار ضروریات هستند و شک در آن‌ها، شک در اصل دین است.

معیار تشخیص ضرورت دینی، در فقه و اصول، عبارت است از اشتهار عام، اجماع علما، و تأیید نقلی قطعی. هرگاه یک گزاره دینی از سوی نسل‌های پی‌درپی مسلمانان، اعم از عالم و عامی، پذیرفته شده باشد و مخالفی اساسی با آن گزارش نشده باشد، آن گزاره «ضرورت دینی» محسوب می‌شود (Al-Qaradāwī, 2000). در مورد سنت نبوی، می‌توان گفت که پذیرش آن به‌عنوان منبع دوم تشریع، نه تنها در طول تاریخ امت اسلامی برقرار بوده، بلکه در منابع تفسیری و فقهی نیز به صراحت آمده است. برای نمونه، فخر رازی در تفسیر آیه ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾، سنت را هم‌ردیف با قرآن در حجیت می‌داند و بر ضرورت دینی بودن آن تصریح می‌کند (Fakhr al-Dīn al-Rāzī, 2000).

انکار سنت نبوی در قالب تشکیک در ضرورت دینی، به‌ویژه از سوی کسانی که فاقد تخصص لازم هستند، به‌وضوح با مبانی اعتقادی اسلام در تعارض است. علمای اصول، از شافعی گرفته تا شوکانی، سنت را به‌عنوان تبیین‌کننده و مکمل قرآن می‌دانند و بر اساس آن، قواعد فقهی و کلامی را بنا می‌گذارند (Al-Shāfi'ī, 1989; Al-Shawkānī, 1993). بنابراین، هرگونه تردید در اصل حجیت سنت، بدون دلیل علمی متقن، نه یک اجتهاد نو، بلکه نوعی تخریب

مبنای دینی است که باید با دقت و استدلال علمی با آن مواجه شد. به‌ویژه در دوره‌ای که جریان‌های نواندیشی دینی در حال بازتعریف مفاهیم بنیادین شریعت‌اند، فهم صحیح از ضرورت‌های دینی، ضامن حفظ انسجام اعتقادی امت اسلامی است.

معرفی انتقادی مؤلف و کتاب

یحیی محمد یکی از چهره‌های شناخته‌شده در میان جریان‌های نواندیش دینی معاصر است که آثار او در دهه‌های اخیر، واکنش‌های متعددی در فضای فکری و دینی جهان اسلام برانگیخته است. وی متولد سال ۱۹۵۹ میلادی در بغداد است و تحصیلات خود را در رشته زیست‌شناسی آغاز کرد؛ اما عمده دانش دینی و فلسفی خود را از مسیر مطالعه آزاد، بدون گذر از نظام رسمی حوزه‌های علمیه یا دانشگاه‌های علوم اسلامی، به‌دست آورده است. این نکته از جهات مختلف قابل تأمل است، چرا که نداشتن آموزش نظام‌مند در علوم دینی، معمولاً در ضعف ساختاری اندیشه و عدم تکیه بر روش‌شناسی‌های معتبر در تحلیل متون دینی نمود می‌یابد (Nāserī, 2020).

یحیی محمد در سال‌های نخست فعالیت فکری خود، به بررسی مسائل فلسفی و معرفت‌شناختی روی آورد و کتاب‌هایی همچون «الأسس المنطقية للاستقراء» را منتشر ساخت که مورد توجه برخی محافل حوزوی در ایران نیز قرار گرفت (Sadr, 1997). وی در ادامه، نظریه‌ای را با عنوان «فرامذهبی» یا «نظریه التجاوز المذهبی» پایه‌ریزی کرد. هدف این نظریه، عبور از مرزهای تاریخی و سنتی مذاهب اسلامی و ارائه قرائتی واقع‌گرایانه و به‌زعم او خالص از دین بود. او در این راستا، نه تنها بر سنت فقهی و حدیثی مذاهب کلاسیک اسلامی تاخت، بلکه حتی بنیادهای معرفتی آن‌ها را زیر سؤال برد. نظریه فرامذهبی، آن‌گونه که خود او در آثارش تصریح کرده، بر دو اصل «نقد ریشه‌ای میراث مذهبی» و «اتکا به واقعیت به‌جای منابع نقلی» استوار است (Muhammad, 2021). این نگاه، به‌رغم شعار نوسازی، در عمل به نوعی سلب اعتبار از سنت دینی و حذف یکی از مهم‌ترین منابع شریعت یعنی سنت نبوی منتهی می‌شود.

در چارچوب همین دیدگاه است که کتاب مشکل حدیث: بخش حدیث سنی تألیف شده است؛ اثری که به زعم مؤلف، تلاشی برای بررسی انتقادی جایگاه حدیث در سنت اسلامی است، اما در واقع به نفی اصولی‌ترین عناصر دین می‌انجامد. ساختار کتاب از یک مقدمه، دو بخش اصلی (حدیث سنی و حدیث شیعی) و یک خاتمه تشکیل شده است. در بخش مربوط به حدیث اهل سنت، یحیی محمد ادعا می‌کند که هیچ‌یک از احادیث منقول از پیامبر، به‌ویژه در قالب سنت قولی، از درجه اعتبار لازم برخوردار نیستند. وی حتی مشهورترین احادیث مانند «من کذب علیّ متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار» را نیز فاقد قطعیت می‌داند و معتقد است که این روایات نه از نظر لفظ و نه از جهت معنا، به مرتبه تواتر نرسیده‌اند (Muhammad, 2021).

از مهم‌ترین ادعاهای او در این کتاب، تفکیک بنیادین میان سنت قولی و سنت عملی است. وی با استناد به برخی شواهد تاریخی و ادعاهای عقلی، چنین نتیجه می‌گیرد که تنها آن دسته از سنت‌های عملی که دارای پشتوانه قرآنی و شواهد مستمر عملی در جامعه اسلامی بوده‌اند، واجد اعتبار هستند. سنت قولی از نظر او صرفاً بازتابی از گفتارهای احتمالی است که با گذشت زمان، دچار تحریف، نقل به معنا، جعل و تعارض شده‌اند. از همین رو، در نظر وی، حدیث نمی‌تواند منبع مستقلی برای فهم حقیقت دینی تلقی شود و نهایتاً می‌توان آن را در جایگاه مؤید به کار برد نه مؤسس (Hosseini, 2018).

یحیی محمد در این کتاب، تلاش کرده است تا با نقد ساختار تدوین حدیث و نهادهای سنتی تولید حدیث، ذهن خواننده را به سوی این نتیجه سوق دهد که سنت، نه یک عنصر اصیل دینی، بلکه بازنمایی تاریخی مشکوکی از فهم دین توسط مسلمانان بعدی است. این رویکرد، به‌رغم ظاهر پرسشگرانه خود، در نهایت به رد بنیادین حدیث منجر می‌شود؛ چراکه مؤلف بدون ارائه روش جایگزین علمی برای سنجش اعتبار روایات، به سلب کلی اعتماد از آن‌ها مبادرت می‌ورزد (Faqihzadeh & 'Ammārī, 2012).

از منظر روش‌شناختی، کتاب مشکل حدیث از ضعف‌های جدی رنج می‌برد. یحیی محمد نه تنها خود را ملزم به رعایت قواعد علم حدیث نمی‌داند، بلکه حتی از مبانی بنیادین اصول فقه نیز فاصله می‌گیرد. برای مثال، در بررسی حجیت خبر متواتر، بدون ارجاع به آرای معتبر اصولیون یا محدثان، صرفاً با اتکا به تحلیل‌های شخصی و گاه مبهم، به نفی وجود چنین اخباری می‌پردازد. این در حالی است که بسیاری از علمای برجسته اهل سنت و شیعه، از جمله شافعی، شوکانی و ابن‌عبدالبر، تصریح کرده‌اند که سنت، اعم از قول و فعل پیامبر، حجت شرعی قطعی است و انکار آن به انهدام دستگاه شریعت می‌انجامد (Al-Shāfi'ī, 1989; Al-Shawkānī, 1993; Ibn 'Abd al-Barr, 1992).

یکی از آشکارترین ضعف‌های روش‌شناختی در کتاب یحیی محمد، بی‌توجهی به قواعد علم درایه و رجال است. در حالی که دانشمندان بزرگ اسلامی همواره برای تعیین اعتبار حدیث، به معیارهایی چون اتصال سند، عدالت و ضبط راوی، عدم شذوذ، و تطابق با اصول عقلانی پایبند بوده‌اند، وی این اصول را یا نادیده گرفته یا عملاً بی‌اعتبار شمرده است. در آثار کلاسیک حدیثی، همچون الکفایه فی علم الروایه از خطیب بغدادی، به‌صورت دقیق توضیح داده شده است که چگونه می‌توان با استناد به این اصول، میزان وثاقت یک روایت را تعیین کرد (Al-Khaṭīb al-Baghdādī, 2001). بی‌اعتنایی یحیی محمد به چنین نظام‌های معتبر علمی، نقد او را از جایگاه استدلالی خارج می‌سازد.

همچنین، در بررسی کتاب مشکل حدیث باید به نقش آن در جریان‌های نوگرایانه حدیثی اشاره کرد. این کتاب را می‌توان در امتداد تلاش‌هایی دانست که از دهه‌های گذشته در راستای بازخوانی سنت اسلامی آغاز شده‌اند. برخی از این تلاش‌ها، مانند آثار سید محمد باقر صدر، با حفظ چارچوب‌های اجتهاد سنتی و پایبندی به مبانی معرفت دینی صورت گرفته‌اند (Ṣadr, 1997). اما برخی دیگر، همچون کتاب حاضر، از چارچوب سنتی فاصله گرفته و نوعی گسست اپیستمولوژیک با میراث اسلامی ایجاد کرده‌اند. در این آثار،

سنت نه به عنوان منبعی برای شناخت دین، بلکه به عنوان مانعی برای تجدید حیات دینی تلقی می‌شود. این نگاه، اگرچه در ظاهر با نیت اصلاح‌گری مطرح می‌شود، در عمل موجب تضعیف مبانی اعتقادی و استنباطی دین می‌شود (Al-Būṭī, 1993).

در همین راستا، روشنفکرانی چون یوسف قرضاوی نیز نسبت به این رویکردها هشدار داده‌اند. وی در کتاب کیف تعامل مع السنه النبویه تأکید می‌کند که فاصله‌گرفتن از سنت، به بهانه‌های تاریخی یا انتقادی، مسیر امت اسلامی را از منابع اصلی دین جدا خواهد کرد و بستر را برای قرائت‌های فردگرایانه و گاه التقاطی از دین فراهم می‌آورد (Al-Qaraḍāwī, 2000). با توجه به این هشدارها، می‌توان گفت که کتاب یحیی محمد، بیش از آن که در خدمت پالایش علمی سنت باشد، در عمل به گسستن پیوندهای جامعه دینی با سنت انجامیده است.

در نتیجه، کتاب مشکل حدیث از حیث موضوع‌پردازی، در زمره آثاری قرار می‌گیرد که مخاطب را با پرسش‌های جدیدی روبه‌رو می‌کند؛ اما از حیث روش‌شناختی، فاقد مبانی متقن و منسجم برای تحلیل صحیح منابع دینی است. به همین دلیل، تحلیل نقادانه این اثر از یک‌سو فرصتی است برای بازاندیشی در شیوه مواجهه با سنت، و از سوی دیگر ضرورتی است برای دفاع علمی از جایگاه حدیث در منظومه دین اسلام.

تحلیل خطای محوری در کتاب - تردید در حجیت سنت

در این بخش تمرکز اصلی بر خطای محوری کتاب «مشکل حدیث» تألیف یحیی محمد است؛ خطایی که به صورت مستقیم در انکار یا تردید در حجیت سنت قولی جلوه‌گر می‌شود. این خطا نه صرفاً یک سوءبرداشت مفهومی یا خطای جزئی در تفسیر حدیث، بلکه گسستی بنیادین با مبانی مسلم شریعت اسلامی به شمار می‌رود. یحیی محمد با رویکردی فراتر از نقد سندی یا محتوایی احادیث، مشروعیت ذاتی سنت را به چالش می‌کشد و آن را از جایگاه منبع تشریع خارج می‌سازد.

نویسنده در آغاز بخش حدیث سنی از کتاب خود، صراحتاً ادعا می‌کند که آنچه با عنوان سنت در منابع روایی مسلمانان موجود است، «متنی تاریخی» است که نمی‌تواند حجت دینی محسوب شود. او حجیت سنت قولی را منوط به حصول قطع و یقین در نقل آن می‌داند و بر این اساس، چون در نظر او هیچ یک از احادیث موجود به سطح تواتر نرسیده‌اند، سنت به کلی از اعتبار ساقط می‌شود (Muḥammad, 2021). این دیدگاه، در تضاد کامل با نظر غالب علمای اصول از جمله شافعی، شوکانی، و ابن‌عبدالبر است که سنت را در کنار قرآن، یکی از دو رکن اصلی تشریع می‌دانند (Al-Shāfi'ī, 1989; Al-Shawkānī, 1993; Ibn 'Abd al-Barr, 1992).

یحیی محمد برای تقویت ادعای خود، به انتقادات تاریخی از فرایند تدوین حدیث در قرون اول هجری استناد می‌کند و آن را به عنوان دلیلی برای عدم حجیت سنت قولی معرفی می‌نماید. او با نادیده گرفتن توسعه علم درایه، رجال، و اصول نقل، ادعا می‌کند که هیچ سازوکار علمی برای اطمینان از اعتبار سخنان منسوب به پیامبر وجود ندارد. این ادعا، با بی‌اعتنایی آشکار به تلاش‌های بزرگانی همچون خطیب بغدادی در کتاب «الکفایه» که قواعد دقیقی برای تشخیص اعتبار روایت وضع کرده‌اند، نشان از فقدان درک روشمند از سنت حدیثی دارد (Al-Khaṭīb al-Baghdādī, 2001).

از جمله نوآوری‌های بحث‌برانگیز در رویکرد یحیی محمد، تفکیک آشکار میان سنت قولی و سنت عملی است. او سنت قولی را هم‌ردیف با اخبار آحاد می‌داند که به دلیل عدم تواتر و کثرت جعل و تحریف، فاقد اعتبار است؛ در حالی که سنت عملی را - آن هم نه همه انواع آن - در صورتی که استمرار اجتماعی و پشتوانه قرآنی داشته باشد، قابل قبول تلقی می‌کند. این تفکیک، نخستین بار در سده‌های متأخر توسط برخی نواندیشان عرب طرح شد، اما تاکنون به این شدت و صراحت از سوی هیچ پژوهشگری به معنای حذف سنت قولی مورد تأکید قرار نگرفته بود.

نکته مهم آن است که این تفکیک فاقد مبنای اصولی و تاریخی روشن است. در منابع اهل سنت و شیعه، هم سنت قولی و هم سنت عملی - در صورتی که شرایط نقل، صدور، و دلالت را دارا باشند - از حیث حجیت تفاوتی ندارند. اصولیون متأخر مانند ابن تیمیه نیز تصریح دارند که سنت رسول الله، صرف نظر از نوع آن، در صورتی که به روش معتبر نقل شده باشد، حجت است و میان «قول» و «فعل» در حجیت تفاوتی نیست (Ibn Taymiyyah, 2004). بنابراین، تفکیک یحیی محمد به جای آن که مبتنی بر یک مبنای نظری دقیق باشد، بیشتر نشانه‌ای از تلاش برای نجات حداقلی دین از طریق باقی گذاشتن برخی مظاهر اجتماعی دین است، نه حفظ نظام معرفتی سنت.

این تفکیک در عمل لوازم بسیار خطرناکی دارد. اگر سنت قولی - که تفسیر، تبیین، و توضیح بسیاری از آیات قرآن را در بر می‌گیرد - از حجیت ساقط شود، بخش عمده‌ای از نظام فقهی، اخلاقی، و حتی اعتقادی اسلام دچار ابهام و خلأ می‌گردد. برای نمونه، بسیاری از احکام فقهی مانند جزئیات نماز، روزه، حج، معاملات، قصاص، و ارث، در سنت قولی آمده‌اند و بدون آن‌ها امکان استخراج حکم شرعی وجود ندارد. حتی فهم آیات قرآن نیز بدون سنت ممکن نیست؛ چرا که سنت در تفسیر بسیاری از مفاهیم قرآنی نقش ایضاحی و تفصیلی دارد (Fakhr al-Dīn al-Rāzī, 2000).

از حیث عملی، اگر حجیت سنت قولی نادیده گرفته شود، عملاً امکان اجتهاد و تفقه منتفی خواهد شد؛ زیرا اجتهاد متکی بر قرآن و سنت است و بدون سنت، تنها به ظواهر آیات بسنده خواهد شد که خود سبب بروز تفسیرهای سطحی، تجزیه‌ای و گاه متضاد از دین می‌گردد. همچنین، انکار سنت، وحدت امت را نیز تهدید می‌کند؛ چرا که سنت همواره به عنوان منبع مشترک میان مذاهب مختلف، زمینه وحدت در فهم و عمل را فراهم کرده است. با حذف این رکن، دین به قرائت‌های فردی فروکاسته خواهد شد و هر گروهی برداشت خود را بر اساس فهم شخصی از قرآن مطرح خواهد کرد (Al-Qaradāwī, 2000).

نویسنده در بخش‌های مختلف کتاب، تلاش می‌کند با ارائه نمونه‌هایی از اختلاف در نقل احادیث یا وجود راویان مشکوک، این نتیجه را القا کند که نمی‌توان به هیچ حدیثی اعتماد کرد. به عنوان نمونه، او به تفاوت نقل‌های حدیث «من کذب علی متعمداً...» اشاره کرده و از این اختلاف در الفاظ نتیجه می‌گیرد که حتی چنین حدیث مشهوری نیز فاقد تواتر است. اما وی توجه ندارد که علمای حدیث، این روایت را در زمره احادیث متواتر معنوی آورده‌اند و اتفاق در معنا را برای حجیت کافی دانسته‌اند (Ibn Hajar al-Asqalānī, 2000). این نشان می‌دهد که نویسنده بدون درک تفاوت میان تواتر لفظی و معنوی، به نفی کلی تواتر روایات دست زده است.

همچنین، یحیی محمد در تبیین دیدگاه خود، ادعا می‌کند که حتی خود پیامبر نیز سنت قولی را به عنوان منبع دین تلقی نمی‌کرده و انگیزه‌ای برای ثبت گفتارهای خود نداشته است. این ادعا با شواهد متعددی در تضاد است؛ چرا که گزارش‌های معتبر تاریخی از اهتمام پیامبر به آموزش، تکرار، و ابلاغ دقیق سخنان خود به اصحاب حکایت دارند. ابن عبد البر در کتاب «التمهید» به مواردی اشاره می‌کند که پیامبر نه تنها سخنان خود را ثبت می‌کرد، بلکه اصحاب را نیز به ضبط و حفظ آن تشویق می‌نمود (Ibn 'Abd al-Barr, 1992).

نویسنده حتی در مواردی از اعتبار حدیث متواتر نیز عبور می‌کند و مدعی می‌شود که مفهوم تواتر، با مبانی شناخت‌شناسی جدید ناسازگار است و نمی‌تواند مبنای یقین قرار گیرد. این ادعا در تعارض صریح با مبانی اصول فقه شیعه و سنی است که همگی بر آن تأکید دارند که خبر متواتر، از آن رو که مبتنی بر نقل جمعی است و امکان تبانی بر کذب در آن منتفی است، واجد حجیت قطعی است (Afrasiabi, 2019; Asadollahi, 2017).

در مجموع، آنچه در کتاب یحیی محمد تحت عنوان نقد سنت ارائه شده، بیش از آن که تلاشی برای پالایش سنت از خرافات و ضعف‌ها باشد، نوعی تردید ساختاری در کل نظام حدیثی است. او با کنار

گذاشتن روش‌های علمی و قواعد معتبر درایه و اصول، به نفی سنت قولی رسیده و نتیجه‌گیری خود را بدون تبیین جایگزین معرفتی یا فقهی مطرح کرده است. این سطح از تشکیک، نه تنها مسیر شناخت دینی را مبهم می‌سازد، بلکه زمینه‌ساز نوعی بحران معرفتی در میان مخاطبان نیز خواهد بود.

از همین روست که پژوهشگران متعهد به سنت، مانند حجت‌الاسلام رجبی، معتقدند که نقد باید در چارچوب دستگاه علمی و با هدف تصحیح و تقویت دین صورت گیرد، نه با رویکردی حذف‌گرایانه و بی‌پایه (Jafariyan, 2013). در غیر این صورت، شک و تردیدهای بدون ضابطه، به جای ایجاد اصلاح دینی، سبب زوال اعتماد عمومی به آموزه‌های اصیل خواهد شد. بنابراین، بررسی دیدگاه یحیی محمد درباره حجیت سنت، به روشنی‌گویی خطایی است که می‌تواند به سلب یکی از ضروری‌ترین عناصر معرفت دینی منجر شود.

اثبات حجیت سنت نبوی به مثابه ضرورت دینی

حجیت سنت نبوی، یکی از بنیادی‌ترین اصول دین اسلام به شمار می‌رود که همواره در کنار قرآن به عنوان یکی از دو منبع اصلی شریعت مطرح بوده است. این حجیت نه تنها از سوی علمای اهل سنت، بلکه از سوی عالمان شیعه نیز به عنوان یک ضرورت دینی مورد تأکید قرار گرفته است. در برابر رویکردهایی چون آنچه یحیی محمد در کتاب مشکل حدیث مطرح کرده، که سنت قولی را فاقد اعتبار و در نتیجه خارج از چارچوب دین می‌داند، ارائه استدلال‌های قرآنی، روایی، اجماعی و عقلی در اثبات ضرورت دینی سنت، ضرورتی علمی و اعتقادی دارد.

قرآن کریم در مواضع متعدد بر اطاعت از پیامبر اکرم (ص) تأکید کرده است و این اطاعت را جدا از پیروی از قرآن نمی‌داند، بلکه آن را در امتداد همان وحی الهی می‌نشانند. در آیه ۳۶ سوره احزاب آمده است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»، که به روشنی دلالت دارد بر اینکه حکم پیامبر (ص)، هم‌سنگ حکم الهی است و هیچ مؤمنی مجاز به مخالفت با

آن نیست. این آیه نه تنها بیانگر حجیت قول پیامبر است، بلکه مؤید نوعی وجوب تبعیت بی‌چون‌وچراست. در آیه‌ای دیگر نیز آمده است: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء: ۸۰)، که دلالتی آشکار بر وحدت اطاعت از پیامبر و اطاعت از خدا دارد، و نمی‌توان این اطاعت را صرفاً ناظر به اعمال پیامبر دانست.

مفسرانی چون فخر رازی در تفسیر این آیات به وضوح اشاره کرده‌اند که اطاعت از پیامبر به منزله پذیرش گفتار، رفتار و تقریرات اوست و به همین دلیل، سنت قولی به مثابه وحی غیرمتلو، در ردیف حجت الهی تلقی می‌شود (Fakhr al-Dīn al-Rāzī, 2000). افزون بر این، در آیه ۳ سوره نجم آمده است که «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»، که بسیاری از مفسران آن را ناظر به سنت دانسته‌اند؛ یعنی سخنان پیامبر نیز نوعی وحی الهی است که باید به آن گردن نهاد.

در کنار ادله قرآنی، روایات فراوانی نیز وجود دارد که دلالت بر وجوب تبعیت از سنت پیامبر دارد. بسیاری از صحابه، تابعین و ائمه علیهم‌السلام، در سیره عملی خود نشان داده‌اند که سنت پیامبر را در کنار قرآن به عنوان منبع حکم الهی تلقی می‌کرده‌اند. حتی خلفای راشدین نیز در خطبه‌ها، قضاوت‌ها و خط مشی اجرایی خود، بارها به سنت پیامبر استناد کرده‌اند. در منابع معتبر حدیثی اهل سنت، از جمله فتح الباری ابن حجر عسقلانی، گزارش‌هایی از اصحاب آمده است که در موارد اختلاف، نخست به قرآن و آنگاه به سنت مراجعه می‌کردند (Ibn Hajar al-ʿAsqalānī, 2000).

یکی از برجسته‌ترین شواهد تاریخی در این زمینه، سخن خلیفه دوم، عمر بن خطاب است که می‌گفت: «حسبنا کتاب الله» اما در عمل، در بسیاری از مواضع حکومتی و قضایی به سنت پیامبر استناد می‌کرد. این دوگانگی ظاهری در واقع نشانگر این است که حتی کسانی که به ظاهر بر بسندگی قرآن تأکید می‌کردند، در عمل ناگزیر از رجوع به سنت بودند. روایاتی همچون «ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتُم بهما: کتاب الله و سنتی» که توسط راویان مختلف از پیامبر

نقل شده، جایگاه سنت را در حفظ دین و هدایت امت نشان می‌دهد (Al-Shāfi'ī, 1989).

اجماع امت اسلامی بر حجیت سنت نیز یکی دیگر از ادله معتبر در این زمینه است. از عصر صحابه تا دوره متأخران، همواره سنت به‌عنوان منبع اصلی شناخت دین مورد پذیرش بوده است. هیچ‌یک از مذاهب فقهی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و شیعی، اصل حجیت سنت را انکار نکرده‌اند. حتی آنانی که در پذیرش خبر واحد شروط سخت‌گیرانه‌ای داشتند، در اصل حجیت سنت تردیدی نداشتند. ابن عبدالبر در اثر گران‌سنگ خود التمهید تصریح می‌کند که هیچ‌کس از اهل علم در اصل حجیت سنت - اعم از متواتر و مشهور - اختلافی ندارد، و تمام اختلاف‌ها تنها در شرایط پذیرش خبر واحد است (Ibn 'Abd al-Barr, 1992).

علما و اصولیون نیز از دیرباز، سنت را مکمل قرآن در تبیین احکام دانسته‌اند. محمد بن ادریس شافعی در کتاب الرسالة با طرح مبنای «البیان»، تأکید می‌کند که سنت، وظیفه تفسیر و تفصیل آیات قرآن را دارد و بدون آن، بسیاری از احکام دینی قابل فهم و اجرا نخواهد بود. او معتقد است که حتی اگر ظاهر آیات قرآن کفایت کند، سنت در مقام شرح و تبیین آن‌را مستند می‌سازد و جلوی برداشت‌های نادرست را می‌گیرد (Al-Shāfi'ī, 1989).

در حوزه عقل و برهان، نیز می‌توان به ضرورت حجیت سنت رسید. از نگاه عقلی، اگر دین اسلام صرفاً به قرآن محدود شود، نظام تشریعی آن ناقص خواهد بود؛ چرا که بسیاری از جزئیات احکام، اصول رفتاری، و حتی الگوهای اعتقادی در قرآن به‌صورت اجمالی آمده‌اند و نیازمند شرح سنت هستند. عقل ایجاب می‌کند که پیامبر، به عنوان مفسر برگزیده الهی، مرجع اصلی در فهم دین باشد و سخنان و سیره او، حجت عقلی برای پیروان تلقی گردد. در غیر این صورت، هر فردی می‌تواند بر اساس برداشت فردی از قرآن، احکام متعارض و گاه متضاد را استنباط کند، که این امر با هدف شریعت در ایجاد وحدت معرفتی و رفتاری منافات دارد (Afrasiabi, 2019).

عقل همچنین اقتضا می‌کند که پیامبری که مأمور به تبلیغ، تعلیم، و تبیین دین بوده است، باید ابزار و روشی برای انجام این مأموریت داشته باشد، و بدون سنت، این ابزار ناقص خواهد بود. اصول عقلی چون قاعده لطف و اصل هدایت ایجاب می‌کند که سنت نبوی به‌عنوان تبیین‌کننده وحی مکتوب و عامل رفع اجمال از شریعت، معتبر و حجت باشد. حتی برخی از متکلمان اهل سنت مانند ابو اسحاق اسفراینی و فخر رازی نیز در استدلالات کلامی خود، سنت را نه تنها منبع شریعت، بلکه ضرورت عقلانی هدایت انسان دانسته‌اند (Fakhr al-Dīn al-Rāzī, 2000).

در بخش پاسخ به شبهات مطرح‌شده از سوی یحیی محمد، باید به این نکته توجه کرد که او بسیاری از اصول مسلم علم حدیث، درایه، و اصول فقه را نادیده می‌گیرد. او مثلاً در رد سنت قولی، بر این نکته تأکید می‌کند که سنت‌ها دچار تعارض‌اند و جعل در آن‌ها بسیار است. این سخن، گرچه به‌ظاهر دغدغه اعتبار دارد، اما غفلت از نظام پیچیده علمی پالایش حدیث است که در طول قرون توسط محدثان و اصولیان طراحی شده است. کتاب‌هایی چون الکفایه از خطیب بغدادی و منهاج السنه از ابن تیمیه، به‌خوبی نحوه تمیز روایت صحیح از ضعیف و راه‌های مواجهه با تعارضات را شرح داده‌اند (Al-Khaṭīb al-Baghdādī, 2001; Ibn Taymiyyah, 2004).

همچنین یحیی محمد در جای‌جای کتاب خود، مفهوم تواتر را به تمسخر گرفته و آن را ناممکن دانسته است. حال آن‌که بسیاری از احادیث در منابع حدیثی به‌صورت متواتر معنوی گزارش شده‌اند و حتی بزرگانی چون ابن حجر و شوکانی نیز به‌روشنی تصریح کرده‌اند که تواتر در سنت، امکان‌پذیر و موجود است (Al-Shawkānī, 1993; Ibn Hajar al-'Asqalānī, 2000). علاوه بر این، وی بدون ارائه جایگزینی علمی برای سنت، در واقع مخاطب را با یک خلأ معرفتی مواجه می‌کند که حاصل آن، جز هرج و مرج تفسیری و برداشت‌های گزینشی نخواهد بود.

در پایان باید گفت که سنت نبوی - به‌ویژه سنت قولی - نه تنها از منظر قرآن و حدیث، بلکه از دیدگاه عقل، اجماع و سیره تاریخی امت اسلامی، یک ضرورت دینی انکارناپذیر است. نفی این سنت، به معنای فروپاشی نظام فهم دین و افتادن در دام تفسیرهای فردگرایانه و غیرقابل پاسخ است. دفاع از سنت، دفاع از انسجام معرفتی و تاریخی اسلام است، و نقدهایی چون آنچه در کتاب یحیی محمد آمده، باید در بستر روش‌مند و متعهد به دستگاه معرفتی دین تحلیل و پاسخ داده شود.

اثبات وجود حدیث متواتر در سنت و نقد انکار آن

در منظومه معرفتی اسلام، حدیث متواتر جایگاه مهم و خاصی دارد. این نوع از حدیث، نه تنها از حیث سند و محتوای نقل شده اعتبار بالایی دارد، بلکه به دلیل گستره راویان و تکرار در سطوح مختلف سند، نزد همه مکاتب فقهی و حدیثی، حجتی بی‌چون و چرا تلقی می‌شود. تعریف دقیق حدیث متواتر از منظر علم حدیث، به نقل خبری گفته می‌شود که شمار راویان آن در هر طبقه به حدی برسد که احتمال تبانی آنان بر دروغ، از دید عقل محال باشد. این شرط، از شروط بنیادی در اعتباربخشی به احادیث در نگاه علمای حدیث بوده و در آثار مهمی چون الکفایه اثر خطیب بغدادی، با دقت تحلیل شده است (Al-Khaṭīb al-Baghḍādī, 2001).

در تعریف حدیث متواتر، چهار شرط عمده از سوی علمای فن مطرح شده است: نخست آن که راویان حدیث در هر طبقه باید به حدی باشند که تبانی ایشان بر دروغ ممکن نباشد؛ دوم، نقل حدیث باید به گونه‌ای باشد که این کثرت را حفظ کند؛ سوم، راویان باید بر اساس حس نقل کرده باشند، نه گمان یا تحلیل؛ و چهارم، محتوای حدیث باید در تمام طبقات واحد باشد. این شروط توسط ابن تیمیه و ابن حزم نیز در آثار ایشان مطرح شده و بر امکان تحقق آن تأکید شده است (Ibn Ḥazm, 2004; Ibn Taymiyyah, 2004).

برای درک بهتر جایگاه حدیث متواتر، باید میان آن و سایر اقسام خبر مانند خبر واحد و خبر مستفیض تمایز قائل شد. خبر واحد به حدیثی گفته می‌شود که تنها یک یا چند راوی دارد و به حد تواتر نمی‌رسد،

اما به دلیل وثاقت راویان و قرائن، ممکن است حجت تلقی شود. خبر مستفیض یا مشهور، به حدیثی گفته می‌شود که در طبقات مختلف سند توسط راویان متعددی - اما نه به حد تواتر - نقل شده و نزد عموم شهرت یافته است. این دسته نیز گاه از نظر مضمونی مقبول و حجت دانسته می‌شود، اما از حیث قطع‌آوری، در سطح پایین‌تری از حدیث متواتر قرار دارد (Daneshpajouh, 2006). در مقابل، حدیث متواتر، از جهت قوت سند و اثرگذاری در تبیین احکام، در رأس اعتبار قرار دارد.

یکی از نمونه‌های بارز و مشهور حدیث متواتر در سنت اسلامی، حدیث «من کذب علی متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار» است؛ یعنی «هر کس عمداً بر من دروغ ببندد، جایگاه خود را در آتش مهیا کرده است». این حدیث در منابع متعدد اهل سنت و شیعه نقل شده و از جمله احادیثی است که در صدور آن هیچ تردیدی وجود ندارد. ابن حجر عسقلانی، در کتاب فتح الباری، این حدیث را متواتر دانسته و بیش از شصت نفر از صحابه را به‌عنوان راویان آن معرفی کرده است (Ibn Ḥajar al-ʿAsqalānī, 2000). این نقل گسترده، نه تنها در طبقه صحابه، بلکه در تابعین و طبقات بعدی نیز استمرار یافته و این حدیث را در ردیف احادیث متواتر معنوی قرار داده است.

افزون بر این، محمد بن علی شوکانی در کتاب إرشاد الفحول، به تفصیل درباره این حدیث سخن گفته و با آوردن نام راویان آن، بر تواتر آن تأکید کرده است. وی با استناد به قواعد علم حدیث، نشان می‌دهد که تواتر در این حدیث، نه تنها در سطح سند، بلکه در سطح معنا و مضمون نیز تحقق یافته است (Al-Shawkānī, 1993). همچنین ابن عبدالبر در التمهید، ضمن اشاره به گستردگی روایت این حدیث، آن را نمونه‌ای از اجماع امت در پذیرش احادیث متواتر دانسته است (Ibn ʿAbd al-Barr, 1992).

ادعای یحیی محمد مبنی بر اینکه هیچ حدیثی از پیامبر اسلام به صورت متواتر به ما نرسیده، با چنین شواهدی به‌روشنی در تعارض است. او در کتاب مشکل حدیث می‌کوشد تا با برجسته‌سازی موارد تعارض روایات و تفاوت‌های سندی، کلیت سنت را زیر سؤال ببرد

و نتیجه بگیرد که سنت، نظامی غیرقابل اعتماد است (Muhammad, 2021). اما این رویکرد از چند جهت قابل نقد است. نخست آن که تفاوت‌های سندی، به معنای عدم تواتر نیست؛ بسیاری از احادیث متواتر معنوی در سطوح مختلف با تفاوت‌های جزئی در لفظ همراه‌اند، اما در معنا وحدت دارند. این امر توسط عالمان حدیث مانند ابن رجب حنبلی در کتاب بیان فضل علم السلف مورد تأکید قرار گرفته و معیار تواتر را بیشتر ناظر به مضمون دانسته‌اند تا عین الفاظ (Ibn Rajab al-Ḥanbalī, 2000).

دوم آن که یحیی محمد با نادیده گرفتن قواعد علم حدیث و نقل تاریخی، در واقع از نوعی روش گریزی رنج می‌برد که به بی‌نظمی در داوری‌های معرفتی منجر می‌شود. اگر وی با مبانی علمی حدیث، همچون آنچه در آثار الخطیب البغدادی یا شافعی آمده آشنایی داشت، در پذیرش مفهوم تواتر با چنین شتاب‌زدگی برخورد نمی‌کرد (Al-Khaṭīb al-Baghdādī, 2001; Al-Shāfi'ī, 1989). به علاوه، بسیاری از علما در سنت اسلامی، با دقت فراوان و روش‌های سخت‌گیرانه، احادیث متواتر را شناسایی و متمایز کرده‌اند. برای مثال، آل‌بوطی، از متفکران متأخر اهل سنت، در کتاب خود بر حجیت سنت متواتر تأکید کرده و آن را سنگ بنای تفقه در دین دانسته است (Al-Būṭī, 1993).

افزون بر حدیث مذکور، احادیث متواتر دیگری نیز در سنت اسلامی وجود دارند که بر موضوعات کلیدی مانند نماز، زکات، حج و اصول ایمان دلالت دارند. این احادیث در منابعی همچون الرسالة شافعی و أصول الفقه محمد هاشم کمالی فهرست شده‌اند و حجیت آن‌ها مورد تأیید مذاهب مختلف قرار گرفته است (Kamali, 2005). انکار چنین احادیثی، نه تنها بی‌اعتنایی به سنت بلکه مخالفت با سیره مسلم امت اسلامی است. همچنین قرآن نیز در مواردی، سنت پیامبر را در قالب یک کل فراگیر و قابل اعتماد معرفی می‌کند، و بر لزوم تبعیت از اوامر و نواهی او تأکید دارد (Fakhr al-Dīn al-Rāzī, 2000).

در جمع‌بندی این بحث می‌توان گفت که مفهوم حدیث متواتر، برخلاف ادعای یحیی محمد، نه یک برساخت ذهنی متأخر، بلکه واقعیتی تاریخی و علمی در سنت اسلامی است. رد این مفهوم، به معنای انکار گسترده‌ترین شواهد نقلی دین است و عملاً به قطع ارتباط با میراث عظیم حدیثی امت اسلامی می‌انجامد. آنچه در این زمینه ضرورت دارد، نه نفی بی‌ضابطه، بلکه تحلیل دقیق و روشمند براساس مبانی علمی است که طی قرون متمادی در فقه و اصول و حدیث توسعه یافته‌اند.

نتیجه‌گیری

آنچه در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفت، تحلیل انتقادی دیدگاه‌های مطرح‌شده توسط یحیی محمد در کتاب مشکل حدیث، به‌ویژه در بخش مربوط به حدیث سنی و مسئله تردید در حجیت سنت نبوی و نفی حدیث متواتر بود. این دیدگاه‌ها، که با ادعای نوگرایی و عبور از چارچوب‌های مذهبی سنتی ارائه شده‌اند، در تحلیل نهایی بیشتر بیانگر نوعی گسست معرفتی از میراث روش‌مند اسلامی‌اند تا تلاشی برای اصلاح آن. چنان‌که در بخش‌های مختلف مقاله تبیین شد، سنت نبوی، اعم از سنت قولی و عملی، نه تنها نقش تبیینی و تفسیرکننده نسبت به قرآن دارد، بلکه با پشتوانه‌های قرآنی، روایی، اجماعی و عقلی، به‌عنوان یکی از ارکان اصلی دین، جایگاه غیرقابل انکاری دارد.

نفی حجیت سنت به این معناست که بخش بزرگی از نظام تشریع اسلامی از کار می‌افتد، زیرا بسیاری از احکام شرعی، اعم از عبادات، معاملات و احکام اخلاقی، در سنت نبوی ریشه دارند. حذف این منبع، امت اسلامی را با فقدان راهنمایی عملی در امور دین مواجه می‌سازد و تکیه‌گاه فقهی و اعتقادی مسلمانان را متزلزل می‌کند. چنین رویکردی، علاوه بر آثار نظری و کلامی، در عمل نیز موجب سردرگمی و تشتت در امت می‌شود، زیرا امکان وحدت فقهی، کلامی و اجتماعی را سلب می‌کند.

از سوی دیگر، نفی وجود احادیث متواتر نیز یکی از مصادیق افراط در نگاه انتقادی است. در حالی که تواتر، مفهومی فنی و مبتنی بر

سازوکار علمی در علم حدیث است، یحیی محمد با نادیده گرفتن یا تحریف این مفهوم، تلاش کرده است اعتبار بنیادین سنت را مخدوش جلوه دهد. این در حالی است که شواهد متعدد تاریخی، حدیثی و رجالی، وجود احادیث متواتر را به وضوح تأیید می‌کنند. نادیده گرفتن این شواهد، بیش از آن که حاصل تحلیل روشمند باشد، نتیجه نوعی پیش فرض فلسفی نسبت به سنت و جایگاه آن در دین است.

یکی از مشکلات روش شناختی اساسی در دیدگاه یحیی محمد، برخورد گزینشی و غیرسیستمی با منابع دینی است. او بدون تمسک به مبانی معتبر اصول فقه، علم حدیث و قواعد درایه، در مقام نفی یا تضعیف سنت برمی‌آید. این امر نه تنها سبب بی اعتباری نتایج نظری او می‌شود، بلکه نشان دهنده بی توجهی به انباشت معرفتی قرون گذشته نیز هست. در سنت اسلامی، اعتبار یک روایت نه فقط براساس سند، بلکه با لحاظ قرائن، محتوای روایت، سازگاری با قرآن، سیره پیامبر و اجماع امت سنجیده می‌شود. در نظر نگرفتن این شبکه معناشناختی، موجب تقلیل سنت به مجموعه‌ای پراکنده و غیرقابل اعتماد می‌گردد.

این پژوهش نشان داد که سنت نبوی، از منظر دین شناسی اسلامی، ضرورتی اجتناب ناپذیر در تفسیر و تحقق دین الهی است. نه تنها قرآن در آیات متعدد بر تبعیت از پیامبر تأکید دارد، بلکه اجماع علمای اسلام و تجربه تاریخی امت اسلامی نیز این معنا را تأیید می‌کند.

religious obligation and, by extension, challenges the very notion of mutawātir ḥadīth in Islamic epistemology. This extended abstract presents the critical contours of the article that evaluates the fundamental methodological errors in Muḥammad's approach. It argues that the attempt to undermine the religious necessity (darūrah dīniyyah) of the Prophetic Sunnah and the existence of mutawātir reports lacks both textual and rational foundation. The critique draws from classical and contemporary sources to establish the essential place of the Sunnah within Islamic thought and practice, positioning the Prophetic

سنت، پلی میان نص قرآن و عینیت زندگی دینی مسلمانان است. بدون این پل، ارتباط با دین تنها در سطح گزاره‌های انتزاعی باقی خواهد ماند و از قدرت اثرگذاری اجتماعی و فردی تهی می‌شود. در نهایت، هرگونه بازاندیشی در مبانی دین باید در چارچوب دستگاه معرفتی دین و بر اساس منطق درونی آن صورت گیرد. نفی بی ضابطه سنت، نه تنها نوعی بدعت در معرفت دینی است، بلکه به انسداد عقلانی و معرفتی نیز می‌انجامد. مواجهه علمی و مستند با سنت، به معنای پذیرش کور کورانه نیست، اما نفی تمام عیار نیز راه حل نیست. سنت را باید با ابزار خود آن نقد کرد، نه با ابزارهایی بیرون از آن که نسبت معرفتی و تاریخی با متن ندارند.

بنابراین، بازخوانی سنت نبوی، نیازمند تعهد علمی، توازن روشی، و انس با سنت فهم دین است. این مسیر، هم مانع تحجر می‌شود و هم از فرو غلطیدن به دام نسبی گرایی دینی جلوگیری می‌کند. اگر سنت را به درستی بشناسیم و تبیین کنیم، می‌توان هم پاسخگوی نیازهای نوظهور بود و هم از سرمایه معرفتی گذشتگان بهره برد. حفظ حجیت سنت، در نهایت، به معنای پاسداشت هویت دینی، انسجام تاریخی و استمرار عقلانیت اسلامی است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Yahyā Muḥammad's book *Mushkilat al-Ḥadīth*, particularly its discussion on Sunni ḥadīth, represents one of the most controversial interventions in modern Islamic thought regarding the role, authority, and structure of prophetic tradition. Framed under the broader claim of epistemological critique and methodological reconstruction, Muḥammad's work reconsiders the foundations of Sunnah by attempting to deconstruct its established authority. His primary claim questions the necessity of accepting verbal traditions (sunnah qawliyyah) as a source of

tradition as a pillar of divine guidance, alongside the Qur'ān.

The starting point of the article is the conceptual clarification of key terms and categories misused or redefined by Muḥammad. These include “method” (manhaj), “error” (khaṭa'), “religious necessity” (ḍarūrah dīniyyah), and “doubt” (tashkīk). While Muḥammad treats these terms through a modernist and largely deconstructionist lens, classical Islamic scholarship has long provided stable and coherent definitions. For instance, in the field of uṣūl al-fiqh, religious necessity has been associated with principles whose denial equates to heresy, such as the obligation of prayer or the authority of the Prophet's sayings (Afrasiabi, 2019). This principle is deeply rooted in the legacy of the Qur'ān and the consensus of the ummah (Al-Qaradāwī, 2000). Similarly, the concept of method is not merely a heuristic device but a structured and inherited epistemological framework developed by scholars such as al-Shāfi'ī in *al-Risālah* (Al-Shāfi'ī, 1989) and al-Khaṭīb al-Baghdādī in *al-Kifāyah* (Al-Khaṭīb al-Baghdādī, 2001). Muḥammad's redefinition of method as merely “personal intellectual autonomy” undermines centuries of disciplined legal-theological inquiry. This misappropriation leads to a fundamental error in epistemology, where the authority of tradition is replaced by subjective critique, thereby dismantling the integrity of religious knowledge systems.

The article proceeds with a critical profile of Muḥammad's intellectual background, examining the ideological and theological motivations behind his framework. Identified with a supra-sectarian (fiqh-rā madhhabī) outlook, Muḥammad attempts to transcend Sunni-Shi'i boundaries; yet, in doing so, he rejects the normative foundations common to both traditions. His position echoes modernist critiques of Sunnah by figures like Sayyid Quṭb (Quṭb, 1980) and Muḥammad Bāqir al-Ṣadr's logical epistemology (Ṣadr, 1997), but without the methodological depth or textual fidelity. The article shows how Muḥammad's book, though presented as a reformist intervention, lacks the scholarly

discipline that characterizes the works of earlier reformers. The analysis contrasts his approach with more rigorous critical treatments of ḥadīth, such as those by Eshtehardi (Eshtehardi, 2021) and Hosseini (Hosseini, 2018), both of whom, while engaging in critique, remain loyal to Islamic epistemic principles and methodological rigour. Muḥammad's work fails to maintain this balance, leading to epistemological anarchy and an overall reductionist view of the prophetic corpus.

One of the central arguments challenged in the article is Muḥammad's denial of the binding authority of verbal Sunnah. He posits that only the Prophet's actions and practical example, not his sayings, can constitute authoritative guidance. This argument is not new; it echoes trends from early rejectionist groups as well as modern minimalist theologians. However, the article demonstrates that both the Qur'ān and the established practice of the Companions strongly affirm the Prophet's verbal teachings as obligatory. The Qur'ānic command to “obey the Messenger” (e.g., Q 4:59) includes his speech, which classical exegetes such as Fakhr al-Dīn al-Rāzī interpret as comprehensive obedience to both word and action (Fakhr al-Dīn al-Rāzī, 2000). The practice of the early Muslim community, including the Four Caliphs, also entailed codifying and acting upon the Prophet's verbal instructions. Scholars like Ibn Taymiyyah and Ibn Ḥazm rigorously defend the transmission and validity of such teachings as critical components of the Shari'ah (Ibn Ḥazm, 2004; Ibn Taymiyyah, 2004). The rejection of verbal Sunnah thus contradicts the epistemological consensus and the structural foundation of Islamic law.

The article also refutes Muḥammad's claim that there are no mutawātir ḥadīths within the corpus of Sunnah. This assertion, which plays a critical role in his broader argument against the binding nature of ḥadīth, is shown to be both historically inaccurate and methodologically flawed. As demonstrated by Ibn Ḥajar al-ʿAsqalānī in *Fath al-Bārī* (Ibn Ḥajar al-ʿAsqalānī, 2000) and al-Shawkānī in *Irshād al-Fuḥūl* (Al-Shawkānī, 1993), numerous ḥadīths meet the criteria for mutawātir,

especially those on core doctrines such as prayer, zakāt, and the prohibition against lying about the Prophet. One such ḥadīth—“Whoever intentionally lies about me, let him prepare his seat in Hell”—is transmitted through over 60 companions and appears in every canonical Sunni ḥadīth collection. Ibn ‘Abd al-Barr’s affirmation of this report’s status further confirms its widespread acceptance (Ibn ‘Abd al-Barr, 1992). The article reconstructs the isnād (chain of transmission) and matn (text) of this ḥadīth using classical methodology, thereby demonstrating Muḥammad’s oversight in evaluating mutawātir traditions.

In its final evaluative segment, the article affirms the necessity of the Sunnah for religious understanding and legal interpretation. Using rational and theological arguments from works such as *Uṣūl al-fiqh al-Islāmī* by Kamali (Kamali, 2005) and traditional uṣūl treatises by al-Būṭī and al-Shāfi‘ī (Al-Būṭī, 1993; Al-Shāfi‘ī, 1989), the discussion highlights the interdependent relationship between Qur’ān and Sunnah. The absence of Sunnah as a complementary source renders many Qur’ānic injunctions ambiguous or inapplicable. This dependency is not merely functional but theological, as God’s will, according to Islamic doctrine, was actualized through the Prophet’s actions and statements. Furthermore, the article critiques the relativism implicit in Muḥammad’s paradigm, arguing that reducing the Sunnah to historically contingent interpretations invites epistemic relativism and opens the door to secularist reconfigurations of Islamic normativity. The Sunnah, in its mutawātir and widely accepted forms, remains an indispensable axis for orthodoxy and orthopraxy in Islam.

Through comprehensive critique and textual engagement, this article concludes that Yaḥyā Muḥammad’s approach in *Mushkilat al-Ḥadīth* is methodologically unsound, textually unfounded, and theologically dangerous. His denial of the religious necessity of Sunnah and mutawātir ḥadīths threatens the epistemological coherence of the Islamic legal and spiritual tradition. While critical reevaluation of tradition is a legitimate

endeavor within Islamic scholarship, it must be grounded in the inherited frameworks of jurisprudence, ḥadīth sciences, and theology. Reform that ignores or dismantles these frameworks becomes indistinguishable from rejection. The study ultimately calls for a nuanced, balanced, and faithful approach to Sunnah criticism—one that harmonizes reformist intent with epistemic integrity.

References

- Afrasiabi, R. (2019). *Tabyīn-e ḍarūrat-e dīnī dar uṣūl-e fiqh-e Imāmiyyah*. University of Tehran Press.
- Al-Būṭī, M. S. R. (1993). *Al-Lāmadhhabīyyah akḥṭar bid‘ah tuḥaddid al-sharī‘ah al-Islāmiyyah*. Dār al-Fikr.
- Al-Khaṭīb al-Baghdādī, A. i. ‘. (2001). *Al-Kifāyah fī ‘ilm al-riwāyah*. Dār al-Kutub al-‘Ilmiyyah.
- Al-Qaraḍāwī, Y. (2000). *Kayfa nata‘amal ma‘a al-sunnah al-nabawiyyah*. Dār al-Shurūq.
- Al-Shāfi‘ī, M. i. I. (1989). *Al-Risālah*. Al-Maktabah al-Salafiyyah.
- Al-Shawkānī, M. i. ‘. (1993). *Irshād al-fuḥūl ilā taḥqīq al-ḥaqq min ‘ilm al-uṣūl*. Dār al-Fikr.
- Al-Ṭabarī, M. i. J. (1999). *Jāmi‘ al-bayān ‘an ta’wīl āy al-Qur’ān*. Dār al-Fikr.
- Asadollahi, M. M. (2017). *Hujjiyyat al-Sunnah az didgāh-e Ahl-e Sunnat*. Islamic Sciences and Culture Academy.
- Daneshpajouh, A. (2006). *Dāramadī bar ‘ilm-e ḥadīth*. SAMT.
- Eshtehardi, R. (2021). *Ḥadīth-e mutawātir va hujjiyyat-e ān*. Hadith Ahl al-Bayt Institute.
- Fakhr al-Dīn al-Rāzī, M. i. ‘. (2000). *Al-Tafsīr al-kabīr*. Dār Iḥyā’ al-Turāth al-‘Arabī.
- Faqihzadeh, ‘. a.-H., & ‘Ammārī, Z. (2012). *Taḥlīl-e intiqādi-ye Yaḥyā Muḥammad darbāre-ye ḥadīth-e Shī‘ah. Ketab-e Mah-e Dīn*(179), 45-62.
- Hosseini, S. R. (2018). *Naqd-e didgāhhā-ye Yaḥyā Muḥammad darbāre-ye ḥadīth. Hadith Studies Journal*, 23(2), 35-58.
- Ibn ‘Abd al-Barr, Y. i. ‘. A. (1992). *Al-Tamhīd li-mā fī al-Muwatta‘ min al-ma‘ānī wa al-asānīd*. Ministry of Awqāf al-Maghribiyyah.
- Ibn Ḥajar al-Asqalānī, A. i. ‘. (2000). *Fath al-Bārī bi-sharḥ Ṣaḥīḥ al-Bukhārī*. Dār al-Salām.
- Ibn Ḥazm, ‘. i. A. (2004). *Al-Iḥkām fī uṣūl al-aḥkām*. Dār al-Āfāq al-Jadīdah.

- Ibn Rajab al-Ḥanbalī, ‘. a.-R. i. A. (2000). *Bayān faḍl ‘ilm al-salaf ‘alā ‘ilm al-khalaf*. Dār ‘Ālam al-Fawā’id.
- Ibn Taymiyyah, A. i. ‘. a.-Ḥ. (2004). *Minhāj al-sunnah al-nabawiyyah*. Dār al-Kitāb al-‘Arabī.
- Jafariyan, R. (2013). *Jaryānhā va sāzmānhā-ye mazhabī-siyāsī-ye Īrān*. Ma‘āref Press.
- Kamali, M. H. (2005). *Uṣūl al-fiqh al-Islāmī*. Dār al-Fikr.
- Muḥammad, Y. (2021). *Mushkilat al-ḥadīth: Qism al-ḥadīth al-sunnī*. Dār al-‘Arf.
- Nāṣerī, ‘. A. (2020). *Ma‘rifat-e ḥadīth va jaryānhā-ye nowāndishī-ye dīnī*. Hawzah and University Research Institute.
- Qutb, M. (1980). *Manhaj al-naqd fī al-Islām*. Dār al-Shurūq.
- Ṣadr, M. B. (1997). *Al-Asās al-manṭiqiyyah li al-istiqrā’*. Dār al-Ta‘āruf.